



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



2021.12.05

داکتر عبدالحنان روستائی

در رثای استاد ظاهر آشکارا، این نماد بزرگی و عیاری

تابستان سال 1956 به پایان خود نزدیک شده بود که در خانواده مرحوم حاجی عبدالقادر ساعت فروش و خانم محترمه شان بی بی حاجی حفیظه در کوچه ملا محمود، محله شوربازار ولایت کابل در یکی از روزهای خجسته، طفلی به این جهان پراشوب دیده گشود و با اولین فریادها ندای زندگانی را در فضای خانه و خانواده سر داد. آری! فریاد زندگی، صدائی از هستی و فراخوانی به نبرد پرتلاش و بی پایان زندگانی. مادر در اولین دقایق حیات، شیر پاک خود، شیر آگنده از احساسات پاک وطن دوستی، نوع پروری، متانت و پایداری را بکام نوزادش بریخت و با نوای مادرانه ترانه های تهور و انسان دوستی را در گوش او زمزمه کرد. فضای خانواده از تولد این طفل که فروغ معصومیت از چهره اش می بارید از خوشی لبریز گردیده بود. پدر به اتفاق مادر اسم او را محمد ظاهر گذاشتند.

ظاهر جان با گذشت زمان جان می گرفت و با ماحولش انس پیدا می کرد. مادر پیوسته با زمزمه های مادرانه اش آهنگهایی از محبت و صفا در گوش او سر می داد. طفل آهسته آهسته با طبیعت زیبای دامنه شیردروازه و خواجه صفا و محله شوربازار کابل و محیط پیرامونش عادت می کرد و با سختی ها و سفتیهای آن می آمیخت و بر آن چیره می شد. با این چیرگی ها روح زندگانی در وجودش قوت میگرفت و نیروی امیداش فزونی می یافت. در سالهای بعد، با تولد برادران و خواهران، کانون و فضای خانواده گرم و گرمتر شده می رفت و زمینه رشد و تکامل محمد ظاهر در دامن گرم خانواده و اجتماع بیشتر از پیش آماده می شد.

محمد ظاهر، دیگر هفت بهار زندگی را گذرانده، اینک در مکتب ابتدائیه علامه نامدار کشور ابوالفضل بیهقی شاگرد مکتب است. او که آثار ذکاوت و تیزهوشی از ناصیه اش پیداست از صنفی به صنفی بالا و بالا تر می رود. مکتب ابتدائیه دیگر چیزی برای آموختن به او ندارد و اینک محمد ظاهر برای فراگیری درس بیشتر، به لیسه شاه دو شمشیره می رود. محمد ظاهر در این لیسه با دو استوره مبارزه هرکدام شهید عزیز طغیان و شهید پروانه آشنا می شود و از آنها درس مبارزه می آموزد. محیط لیسه چیزهای جالب تری را در برابر چشمان کنجکاو او می گذارد. او آهسته آهسته به سن نوجوانی پا گذاشته درس های مکتب را به تندی می آموزد و مراتب آموزش را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد. سخت کوشی، پیگیری و آموزش جدی، ویژگی هائی بود که در وجود این نوجوان تبارز جالب داشت. سرانجام دوره لیسه پایان یافت و زمان تحصیل فرا رسید.

دوران تحصیل محمد ظاهر مصادف با اوج مبارزات محصلی در پوهنتون کابل است. اوضاع نا بسامان مملکت و امید به تغییر اوضاع و احوال جامعه، پای محمد ظاهر را در عرصه سیاست و میدان کارزار مبارزه و اشتراک در ستیز بی امان برضد دژخیمان کشاند. امید برای اعمار یک جامعه انسانی و مترقی بر خرابه های ستم آباد این دنیای کهن و نا برابر، عواملی بود که او را به مبارزه دعوت می کرد. او با کار و پیکار خستگی ناپذیر شب و روز درین راستا تلاش می نمود. چهره بشاش و نیروی سرشار جوانیش و روحیه مقاوم او در دشوار ترین لحظه های مبارزه، به همزمانش الهام می بخشید و ایمان به پیروزی نهایی

بر دشمنان مردم را در آنها تقویت می کرد. این چهره درخشان عرصه نبرد که دیگر یک کادر سیاسی تمام عیاری شده بود، همیشه با تهور و دلاوری، متانت و پایداری کم نظیری علیه دشمنان رنگارنگ جامعه به صورت علنی و غیرعلنی جدال و مبارزه می کرد. او در کنار مبارزات سیاسی و اجتماعی خرج معیشت خود را از طریق یک دکان ساعت فروشی در کنار رودخانه کابل تأمین می کرد. مبارزه بی امان محمد ظاهر در زمان حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق پای او را از دانشگاه به زندان کشاند و رشته تحصیل در بخش اجتماعیات را که با علاقه مندی فراوان آغاز کرده بود، از دستش ربود. این تنها نبود، او بعد از رهایی از زندان مدتی را در ایران گذشتاند و بار دگر به وطن برگشت. محمد ظاهر که فدائی مردم خود بود، همه عمرش را با شرافت در این مسیر زیست و هستی اش را پاکبازانه نثار آرمان والای نجات توده های تحت ستم کرد. او تجسم زنده ای از روحیه خدمت به مردم، عشق به آزادی و پیکار خستگی نا پذیر در راه آزادی و شگوفائی میهن و تأمین وحدت ملی بود. مبرهن است که حماسه رزم چنین عیاران، جاودانه و پایا است و روند مبارزاتی شان نیز فقط راه نجات انسان را دنبال می کند.

چنانکه تذکر داده شد، محمد ظاهر در جوانی شیفته خدمت به هموعان بود و می خواست با آموزش تعلیم و تربیه به جامعه مصیبت رسیده افغانستان خدمت نماید. او بعد از رهایی از زندان به خدمت عسکری در ولایت هرات سوق داده شد و مشکلات زیادی را پشت سر گذاشت. او در جریان خدمت عسکری و بعد با وظیفه مقدس معلمی برای رشد آگاهی و تربیه جوانان خستگی ناپذیر تلاش نمود. علاقه مندی بیشتر او به تاریخ و جغرافیا، روانشناسی، منجمه خود شناسی، بود.

هنوز از خدمات محمد ظاهر که اینک به نام استاد آشکارا ملقب شده بود، چند ماهی نگذشته بود که جنگ های خونینی در کابل زبانه کشید و محشری در آن شهر زیبا بر پا شد و آن شهر به ماتمرا تبدیل گردید. استاد آشکارا به ناچار با خانواده اش به هندوستان رفت، زیرا او از آوان همیشه به هندوستان سفر می کرد. چنانکه بر همه مبرهن است، زندگی افغانها در مهاجرت با مشکلات عظیمی روبرو است. گرچه استاد آشکارا بر این مشکلات پیوسته غلبه می کرد، ولی اندیشه او نه بخاطر خورد و نوش خانواده، بلکه سودای تعلیم و تحصیل و آینده اطفالش نیز بود. از اینرو استاد به ادامه مهاجرت در اروپا مصمم گردیده و بعد از طی مشکلات فراوان به هالند رسید. او در هالند با کارهای مشقتباری دست و پنجه نرم می کرد، گاهی روزانه و زمانی شبانه مصروف کار و امرار معاش خانواده خود بود.

استاد آشکارا در هالند نه تنها به کار روزمره می پرداخت، بلکه عضو فعال "مجمع دانشمندان افغانستان" نیز بود. او در تأسیس این نهاد در سال 2013 زحمات فراوانی را متقبل شد و در جمیع کنفرانسهای این نهاد در زمره گردانندگان فعال مجمع محسوب می گردید. او در سفرهای هیأت های مجمع به افغانستان در سالهای 2016 و 2017 اشتراک داشت و برای تأسیس دفتر مجمع در کابل و تأمین روابط شبکه دانشمندان زحمات فراوان کشید. او در این سفرها در دانشگاههای متعدد خصوصی و دولتی با استادان و محصلان روابط گسترده ای را ایجاد کرده و در برگزاریهای سیمینارها فعالیت های زیادی انجام داد.

استاد آشکارا در دهه پراشوب 1980 با همسر عزیز شان عاده جان قادری ازدواج کرد که حاصل این وصلت چهار پسر و یک دختر است. استاد آشکارا انسانی بود ستر و میانه قامت با گونه های برآمده و چشمان فرو رفته، خوشخوی و منضبط، تند پای و تیزهوش که روزهای متوالی کارهای مشکلی را به پیش می برد. با وجود آنکه به کارهای تعلیمی و تربیتی مصروف بود، از کارهای روزمره زندگی کنار نرفته گاهی به امری و زمانی به مشکل دیگری می پرداخت، ولی با آنهم آثار خستگی در وجود او کمتر دیده می شد. صحبتش شیوا و دل انگیز بود و قوت عجیبی در بیان مطالب و قدرت فراوانی در ادای معانی

داشت و با زیبایی خاصی سخن می گفت. به قول یکی از دوستانش، استاد آشکارا مردی بود صمیمی بی آرایش و رک و راستگوی که قلبش به صفای زلال چشمه ساران بود و همیشه با پیشانی گشاده، لبخندی بر لب داشت. صفات پسندیده و انسانی استاد آشکارا را نمی توان در محدوده این مختصر بیان کرد. تذکرات ما از سجایا و صفات نیک او فقط "مشت نمونه ای از خروار" است.

او برای تأمین زندگی مصروف کار و بار مستمر بود که ویروس جانگداز کرونا به سراغش آمد و آن مریضی خانمانسوز توان کار را از استاد آشکارا ربود. با وجود آنکه علائم مریضی کرونا در وجود استاد دیده شده بود، با آنهم او به طبیب مراجعه نکرده و آنرا قابل تشویش زیاد نمی دانست. سر انجام بر اثر سفارش دوستان و مشاوره خانواده اش او به داکتر مراجعه کرده و موضوع را با داکتر در میان گذاشت. بعد از انجام معاینات، ثابت شد که آن مرض خانمانسوز علاج ناپذیر است. استاد آشکارا با اینکه فرجام این ناجوری جانفرسا را از همان آغازش می دانست ولی هیچگاهی دل از دست و استواری از جان نداد و به مثابه کوهی در برابر آن مقاومت می کرد. با گذشت هر روز جسم او نحیف و ضعیفتر و جسه اش کوچکتر می شد. با وجود آن همه درد شدیدی که او می کشید، هیچگاهی خودش را از دست نمی داد و پیوسته به زندگی امید داشت. او با وجود آنهم از پا نمی نشست و هیچگاهی شبهه ای در دلش راه نمی یافت و این همه شکنجه درد، اراده ی پولادین وی را نتوانست بشکند و او را به تسلیم وادارد. ولی با گذشت چند روزی، آن مریضی جانگداز تأثیرات خود را به ششها و گرده های او رسانده بود و درد ناشی از آن توانایی او را پیوسته به تحلیل می برد. دکتوران ناگذیر از آن شدند تا استاد آشکارا را به تنفس جبری وادارند و به خواب مصنوعی فرو برند تا باشد که صحت او اعاده گردد و شدت درد مگر کمتر شود. ولی این تدبیرها محکوم تقدیر بود و حاصلی جز درد و ناتوانی بیشتر در قبال نداشت. خلاف امید همه، نه تنها صحت او اعاده نگردید، بلکه وضع صحتی او رو به وخامت گذاشت و اینک آن مرض مهلک سر به جگر او زده بود و تن نحیفش عذاب بیشتر را متحمل می شد. استاد آشکارا در روز های نخستین مریضی می گفت، مشکورم از آنکه اعضای خانواده و دوستانم به این ناجوری گرفتار نشدند که در آنصورت من توان دیدن و درد کشیدن نداشتم و این عین بزرگی و بزرگواری انسانیت است که درد بر خویشتن را مرجحتر از درد به دیگران می دانست. استاد آشکارا که به اهمیت علم باور کامل داشت در همان حالت مریضی به تعلیم و تحصیل فرزندان و وابستگانش چنان می اندیشید که مریضی خود را فراموش می کرد. در واقع یگانه اندیشه استاد آشکارا از همین بابت بود که گویا آتش پر شوری در سینه او ریخته بود که خاموشی آن ممکن نبود و تا پایان جان او را تنها نگذاشت. و این خود مشخصه انسانهای علمدوست و بزرگوار، چون او می باشد.

در آخرین روز های حیات استاد آشکارا، دوکتوران او را به سرویس مخصوص شفاخانه انتقال داده و خانواده او را از عاقبت نا فرجام این مریضی حالی کرده بودند. مریضی کرونا پیش رفته و بر باقی اعضای بدن او اثر گذاشته و راههای امید همه را به سختی بسته بود. خانواده استاد آشکارا، بخصوص مادر و همسر و فرزندان، خواهران، برادران و دوستانش لحظه از اندیشه او فرو گذار نکردند و در رنج مریضی او عذاب بی پایان کشیدند که خداوند به همه آنها بالخصوص به همسر و مادرش، فرزندان و خواهران و برادران او که در حرمان آن مرحوم چون شمع گداختند و هزاران آه را در سینه گره زده و در جگر سوختند، اجر عظیم و صبر فراوان اعطا نماید.

آری ! اول ماه دسامبر سال 2021 میلادی بود که استاد آشکارا داعیه اجل را لبیک گفته به ابدیت پیوست. درست ساعت چهار ونیم بعد از ظهر بود که قلب تپنده استاد بعد از آنهمه غذایی که کشیده بود، به مثابه اسطوره صبر و حوصله مندی از تپش باز ماند و استاد با زندگی وداع گفت و قلب دوستانش را غرقه بخون کرد. روحش شاد و یادش گرامی باد!

آری ! این قصه پرغصه چه دراز است و این سوگنامه پردرد و بی درمان چه حجیم و این صبرمندی استاد چه عظیم.

استاد عزیز! آرام بخواب! تو زنده ای، زنده در بسیط خرمن آرزوهای انسانی که در سینه سوخته ای. تو صبور بودی، درد عمیقی کشیدی و اجر بسیار بردی. یاد تو جاودانه می ماند.

خداوندا ! تو استاد را غریق رحمت خود بگردان و به بازماندگانش صبر جمیل اعطا کن.

انا لله و انا اليه راجعون

پایان